

# دانش آموز

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
دوره‌ی سی‌وششم • اسفند ۱۳۹۶

شماره‌ی پیدرپی ۲۹۴  
۳۲ صفحه • ۹۰۰۰ ریال



گیاهان • من به‌عزیزانم • تنگ باور رنگی

# به نام خدا



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی  
شرکت افست

## حدیث مهر

با دیگران به نرمی سخن بگو  
تا دوست داشته باشند.

حضرت علی(ع)

- شمارگان: ۱۰۶۷۵۰۰۰ نسخه
- تصویرگر جلد: سولماز جهانگیری
- عکس‌های روی جلد، پنجره بازی و آشپزی از اعظم لاریجانی
- خوانندگان رشد دانش‌آموز شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

### نشانی دفتر مجله

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

### تلفن دفتر مجله

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

### صندوق پستی

۱۵۸۷۵/۶۵۸۹

### راینامه

daneshamooz@roshdmag.ir

- ماه‌نامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
- برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم دبستان
- دوره‌ی سی و ششم • اسفند ۹۶ • شماره‌ی ۶
- شماره‌ی پی‌در پی ۲۹۴
- مدیر مسئول: محمّد ناصری
- شورای سردبیری(به ترتیب حروف الفبا): علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات‌موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلائی، شکوه قاسم‌نیا، علی‌رضامتولی، افسانه موسوی‌گرمارودی، ناصرنادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌اله همّتی
- دبیر مجله: بابک نیک‌طلب
- دستیار دبیر: اعظم اسلامی
- طراح گرافیک: مهدیه صفایی‌نیا
- ویراستار: مینو کریم‌زاده

- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱۶ شعر                           | ۱ کتاب آبی                   |
| ۱۸ گیاهان                        | ۲ تقویم                      |
| ۲۰ نقاشی‌ها و غذاهای رنگ‌رنگی    | ۴ تنگ بلور رنگی              |
| ۲۲ لاک پشت پوزه عقابی            | ۶ به زودی                    |
| ۲۳ سمندر «س» هفت‌سین نیست!       | ۷ معجزه‌ی خداوند             |
| ۲۴ از دفترچه‌ی خاطرات یک خجالتی! | ۸ آب و هوا                   |
| ۲۶ نیازهای بدن                   | ۱۰ روزی که پول پیدا کردیم... |
| ۲۷ جدول                          | ۱۲ بند                       |
| ۲۸ کفش زاغ، پای طاووس            | ۱۴ پنجره بازی                |
| ۳۰ ناصر خسرو                     | ۱۵ من بهترینم                |
| ۳۲ معمّای چوب کبریتی             |                              |



# کتاب آبی

با این که هنوز یک ماه به سال نو مانده است، دیروز پدرم یک تقویم سال آینده را برایم آورد. تقویمی که شبیه کتاب است و یک جلد آبی دوست داشتنی دارد.

حالا خیال دارم آن را تبدیل به یک کتاب واقعی کنم. می‌پرسید چه طوری؟

از همان روز اول عید نوروز، خاطراتم را توی آن می‌نویسم. در طول سال هر سفری که رفتیم، سفرنامه‌اش را می‌نویسم. درباری هر اتفاق تلخ و شیرینی که در مدرسه بیفتد، می‌نویسم.

هر وقت مطلب قشنگی یا شعر درجه یکی بخوانم، از آن‌هایی که حسابی توی قلب و روح آدم جا می‌گیرند، حتماً آن را توی کتابم می‌نویسم. تازه می‌توانم برایشان نقاشی هم بکشم و یا با چسباندن عکس‌های مناسب، حال و هوای بهتری به آن‌ها بدهم.

اگر پای حرفم بمانم و تمام سال این کار را با برنامه ادامه بدهم، شاید آخر سال یک یادگاری خوب به خودم جایزه بدهم. تعجب نکنید، آدم گاهی باید به خودش جایزه بدهد... و چه جایزه‌ای بهتر از یک کتاب دست‌ساز...

مادرم همیشه می‌گوید، به کاغذها باید احترام گذاشت و از آن‌ها درست استفاده کرد؛ چون همه‌ی آن‌ها، روزی درختی سبز بوده‌اند... پس حتماً در پایان سال آینده حال خوبی خواهم داشت که به صفحه‌های کاغذی تقویمم و در حقیقت به درخت‌ها احترام گذاشته‌ام.

بابک نیک‌طلب



• تصویرگر: عاطفه فتوحی

۱۵ اسفند

### روز درختکاری

درخت به عنوان نشانه‌ی سرسبزی و سرزندگی همیشه برای مردم ما اهمیت داشته است. برای این، همه ساله روزی را به نام درختکاری گرامی می‌داریم و نهال می‌کاریم.

۱۸ اسفند

### ولادت امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) در روز تولد حضرت زهرا (س)، یعنی بیستم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰ هجری قمری (اول مهر ۱۲۸۱ هجری شمسی) در شهر خمین به دنیا آمد. نام او را روح‌الله گذاشتند. امام، رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است.



۲۸ اسفند

### ولادت امام باقر (ع)

حضرت امام باقر (ع) پنجمین امام شیعیان جهان است. او فرزند امام سجّاد (ع) است و در یکم ماه رجب سال ۵۷ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمد. نامش را محمّد گذاشتند؛ اما به خاطر دانش و علم زیادش به باقرالعلوم (شکافنده‌ی دانش‌ها) شهرت یافت. در روز عاشورا امام باقر (ع) سه سال داشتند و جزو کودکان کاروان امام حسین (ع) بودند.

## ولادت حضرت زهرا(س) روز مادر

حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) دختر پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد(ص) و حضرت خدیجه(س) است. او در بیستم جمادی‌الثانی در شهر مدینه به دنیا آمد. روز تولد حضرت فاطمه(س) در ایران روز زن و مادر است. به گفته‌ی امام خمینی(ره): اگر روزی باید روز زن یا مادر باشد، چه روزی والاتر و افتخار آمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله علیهاست...

تصویرگر: مهدیه صفائی نیا

# تنگ بلور رنگی

یکی بود، یکی نبود. یک روز چوپانی از کنار غاری می‌گذشت. از توی غار صداهایی شنید. رفت توی غار و دید صدا از توی یک تنگ بلور رنگی می‌آید. آهسته تنگ را برداشت و در آن را باز کرد. ناگهان دود سفیدی از تنگ بیرون آمد و یک عالمه پری و دیو جلوی چشمان چوپان ظاهر شدند. چوپان از ترس غش کرد. پری‌ها، چگه‌چگه به صورتش گلاب پاشیدند. چوپان چشم‌هایش را باز کرد. نگاهی به دور و برش انداخت و پرسید:



«شما کی هستید؟»

پری‌ها گفتند: «ما پری قصه‌ها هستیم.»

دیوها گفتند: «ما دیو قصه‌ها هستیم.»

چوپان از ترس لرزید. از جا پرید و خواست فرار کند؛ اما دیوها و پری‌ها راهش را بستند.

چوپان پرسید: «با من چه کار دارید؟!»

پری‌ها گفتند: «باید ما را به سرزمین پری‌ها ببری.»

دیوها گفتند: «باید ما را به سرزمین دیوها ببری.»

چوپان چشم‌هایش از تعجب گرد شد. گفت: «من؟! من فقط یک چوپان هستم که به زحمت از پس گله‌ام برمی‌آیم.»

یکی از پری‌ها گفت: «ما سال‌هاست توی این تنگ اسیریم. یک روز جادوگر بد قصه‌ها ما را توی تنگ زندانی کرد و رفت. حالا

باید به سرزمین‌هایمان برگردیم.»

چوپان گفت: «خب برگردید. با من چه کار دارید!»

پری گفت: «مانمی‌توانیم. فقط یک آدم می‌تواند این

کار را بکند. به ما کمک کن!»

چوپان گفت: «خب... افسانه‌ها کجا هستند؟»

پیرمرد گفت: «توی سینه‌ی آدم‌ها؛ سینه‌ی من؛ سینه‌ی تو.»

چوپان خواست ماجرای تنگ بلور را تعریف کند؛ اما کلاغ قارقار

کرد. چوپان هم حرفی نزد و دوباره به راه افتاد. وقتی از پیرمرد

دور شدند، چوپان به کلاغ گفت: «حرف‌های پیرمرد را شنیدی؟

سرزمین پری‌ها و دیوها فقط توی سینه‌ی آدم‌هاست. حالا من

چه کار کنم؟»

کلاغ گفت: «فقط یک راه می‌ماند. این که در تنگ بلور را باز

کنی و تمام قصه‌های پری‌ها و دیوها را بشنوی. این طوری، آن‌ها

به سرزمین‌های خودشان می‌رسند.»

چوپان پرسید: «چه طوری؟»

پری گفت: «ما دوباره می‌رویم توی تنگ بلور.

بعد تو ما را به سرزمین پری‌ها و دیوها ببر.»

چوپان فکر کرد که تا پری‌ها و دیوها رفتند توی تنگ، آن‌ها را ول کند و برود.

اما همان موقع یکی از دیوها گفت: «البته من پشت می‌مانم تا به فکر کلک زدن نیفتی.» و در یک چشم به هم زدن به شکل کلاغ درآمد.

آن وقت پری‌ها و دیوها برگشتند توی تنگ بلور.

چوپان تنگ را برداشت. از غار بیرون آمد و در حالی که کلاغ بالای سرش پرواز می‌کرد، به راه افتاد. یک شب و یک روز

که راه رفت، به پیرمردی رسید که روی سنگی نشسته بود و نی می‌زد.

چوپان پرسید: «عمو جان! می‌دانی سرزمین دیوها و پری‌ها

کجاست؟»

پیرمرد خندید و گفت: «سرزمین دیوها و پری‌ها فقط توی

افسانه‌هاست!»

چوپان با خودش فکر کرد: «بی‌راه هم نمی‌گوید. من که هر روز توی صحرا هستم. می‌نشینم و به قصه‌ی پری‌ها و دیوها گوش می‌کنم.»

از آن روز به بعد چوپان توی صحرا می‌نشست و همان طور که گله‌اش می‌چرید، به قصه‌ی پری‌ها و دیوها گوش می‌داد. کم‌کم سینه‌ی چوپان پر از قصه‌ی پری‌ها و دیوها شد. فقط ماند قصه‌ی دیوی که کلاغ شده بود.

یک روز چوپان به کلاغ گفت: «خب تو هم قصه‌ها را بگو.» کلاغ جواب داد: «نه. من می‌خواهم کلاغ بمانم تا قصه‌ی

پری‌ها و دیوها را برای کلاغ‌ها تعریف کنم.»

بعد قارقار کتان پرید و رفت.

# په زودی

• مهری ماهوتی

پسر با خودش گفت: «چه آدم‌های احمقی!»  
روزها پشت سر هم می‌گذشتند و باران می‌بارید و می‌بارید... انگار  
از زمین و آسمان آب می‌جوشید. دوستان نوح پیامبر سوار کشتی  
شده بودند. پیامبر، پسرش را صدا زد: «پسر! خدای مهربان همه را  
می‌بخشد؛ اگر دست از کارهای زشت بردارید.»  
پسر گفت: «من بخشش خدای تو را نمی‌خواهم.»  
و به طرف کوه بلندی رفت که روبه‌رویش بود. باران سیل شد. سیل  
کوه را غرق کرد. پسر نوح، همسرش و همه‌ی آن‌هایی که حرف  
پیامبرشان را باور نکردند، غرق شدند.  
فقط کشتی بزرگ بود که مثل گهواره‌ای آرام روی موج‌ها تاب  
می‌خورد.

پسر نوح گفت: «می‌بینید پدرم چه کار می‌کند! شب و روز یا من و مادرم  
را نصیحت می‌کند یا مشغول ساختن این کشتی مسخره است.»  
دوستش گفت: «امروز خودم دیدم چوب‌هایی را که بریده بود با چه  
زحمتی می‌کشید تا به این‌جا برساند. آخر توی این زمین خشک، دریا  
کجا بود تا کشتی او را حرکت بدهد!؟»  
نوح بی‌غمبر غصه خورد و گفت: «به زودی می‌بینید.»  
\*\*\*

صدای رعد می‌آمد. آسمان سیاه بود. ابرها مثل سپاه مرگ، همه‌جا  
پخش شده بودند. نوح (ع) گفت: «پسر! نشانه‌های عذاب پیدا شده. اگر  
دست از کارهای بد برداری، گرفتار می‌شوی؛ حتی اگر پسر من باشی.»  
پسر انگار نه انگار...  
مردم از خانه‌ها بیرون می‌دویدند. یکی داد می‌زد: «از حیاط خانه‌ی ما  
چشمه بیرون زده.»  
آب‌ها روی زمین می‌خزیدند و همه‌جا پخش می‌شدند.





# معجزه‌ی خداوند

• آئینه‌ی محبوبی‌تیا

روییدن گیاهان و میوه دادن درختان، مثل معجزه است. خداوند از دل زمین جوانه‌های سبز و تازه را بیرون می‌آورد. جوانه‌های کوچک با لبخند گرم خورشید و قطره‌های نقره‌ای باران، رشد می‌کنند و تنومند می‌شوند. با آمدن بهار، درختان لباسی از شکوفه می‌پوشند و در تابستان، میوه‌های خوش‌رنگ و خوش‌مزه به ما هدیه می‌دهند.

بابا بزرگم می‌گوید، باید درختان را دوست داشته باشیم و مراقبشان باشیم و هیچ‌وقت شاخه‌هایشان را نشکنیم؛ چون پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «شکستن شاخه‌ی درختان، در نزد من مثل شکستن بال فرشته‌هاست.»



# آب و هوا

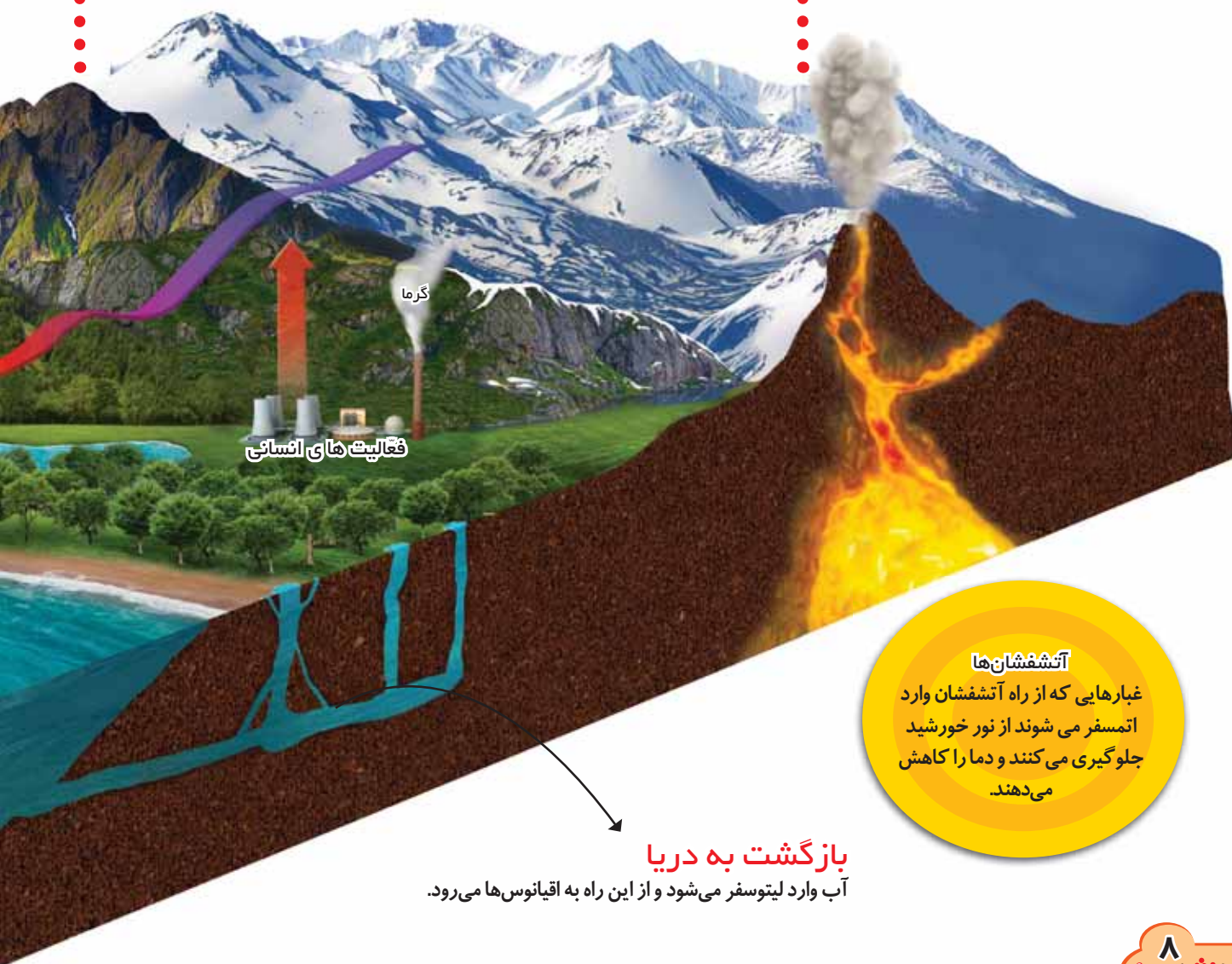
آب و هوا یا همان اقلیم کره‌ی زمین مرتب تغییر می‌کند. عامل اساسی این تغییرات، انرژی خورشیدی است. اجزای اصلی اقلیم کره‌ی زمین عبارتند از: اتمسفر، بیوسفر، هیدروسفر، کریوسفر و لیتوسفر. تبادل مواد و انرژی بین این اجزا منطقه‌های آب و هوایی گوناگونی به وجود می‌آورد که در آن‌ها شرایط جوی مانند دمای هوا، رطوبت هوا، جریان باد و میزان بارش تقریباً یکسان است.

## لیتوسفر

لیتوسفر یا سنگ کره، خارجی‌ترین لایه‌ی زمین است و شامل قاره‌ها و کف اقیانوس‌ها می‌شود.

## کریوسفر

کریوسفر یا یخ کره، بخشی از کره‌ی زمین است که با یخ پوشیده شده‌است یا خاک و سنگ آن دمای زیر صفر درجه‌ی سانتی‌گراد دارد. این بخش اشعه‌های خورشیدی را به طرف اتمسفر باز می‌تاباند.



### آتشفشان‌ها

غبارهایی که از راه آتشفشان وارد اتمسفر می‌شوند از نور خورشید جلوگیری می‌کنند و دما را کاهش می‌دهند.

## بازگشت به دریا

آب وارد لیتوسفر می‌شود و از این راه به اقیانوس‌ها می‌رود.

## ۱۵ درجه‌ی سانتی گراد

میانگین دمای هوا در سطح زمین

اشعه‌های خورشیدی

### خورشید

خورشید انرژی مورد نیاز اجزای مختلف اقلیم زمین را تأمین می‌کند و باعث تغییرات آن‌ها می‌شود.

### اتمسفر

تغییرات آب و هوایی از جمله بارش باران و برف، جریان باد، تبخیر آب و رطوبت هوا در اتمسفر صورت می‌گیرد که به آن جو یا هواکره نیز گفته می‌شود.

### تبخیر

گرما باعث تبخیر آب اقیانوس‌ها می‌شود. این آب به صورت بخار در اتمسفر بالا می‌رود.

### بیوسفر

همه‌ی موجودات زنده، گیاهان و جانوران و زیستگاه آن‌ها در بیوسفر یا همان زیست کره قرار دارند. موجودات زنده‌ی این قسمت به اتمسفر انرژی می‌دهند.

گرما

### باد

بادها در اثر جابه‌جایی جریان‌های هوای گرم و سرد در اتمسفر تولید می‌شوند.

### هیدروسفر

هیدروسفر همه‌ی منابع آبی کره‌ی زمین، شامل اقیانوس‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را در برمی‌گیرد و به آن آب کره گفته می‌شود.

جریان اقیانوسی

# روی کی پول بیدار کردیم...

هادی خوابیده بود. مهدی با دانه‌های هندوانه برای خودش شکل خانه درست می‌کرد. مادر چادری انداخت روی هادی و گفت: «بلند شوید بروید بیرون، می‌خواهم خانه را تمیز کنم...» سه روز دیگر سال تحویل می‌شد. مادر از چند روز قبل تمام خانه را تمیز کرده بود؛ اما باز هم دست بر نمی‌داشت.

به مهدی گفتم بیا برویم گنج بازی کنیم. مهدی خوش حال شد. رفتیم بیرون. هوا گرم شده بود؛ اما هنوز سوز سردی داشت. سوز سردی که از طرف کوه‌های کبود می‌آمد. روی کوه‌های کبود آن سوی دشت قوروقی، هنوز برف بود.

رفتیم توی زمین خالی جلوی خانه. آن روزها من و مهدی می‌رفتیم زمین را می‌کنندیم. اگر سنگ‌های زیبایی پیدا می‌کردیم، می‌گفتیم طلاست. بعد می‌رفتیم پیش آقا جان و می‌گفتیم این‌ها طلاست. زود باش پول بده. آقا جان هم کمی پول می‌داد و می‌رفتیم از مغازه‌ی قاسم شاهی چیزی می‌خریدم. وقتی پول داشت، می‌گفت: «عجب طلاهایی!» و پول بیش‌تری می‌داد.

وقتی هم که پول نداشت، می‌گفت این‌ها طلای بدلی است و هیچ پولی نمی‌داد.

اما آن روز به‌جای طلا، پول پیدا کردیم... همه‌اش هم اسکناس... اولین اسکناس را مهدی پیدا کرد. دومی را هم خودش پیدا کرد. آن را داد به من و گفتم: «یکی مال تو، یکی مال من... حالا هر دو اندازه‌ی هم پول داریم.»

سومین و چهارمین اسکناس را من پیدا کردم. اول نمی‌خواستم چهارمی را به مهدی بدهم و بگویم هر دو یک اندازه پول داریم؛ اما وقتی دیدم چه‌طوری دارد نگاهم می‌کند، خجالت کشیدم و گفتم: «چهارمی مال تو، حالا هر دو اندازه‌ی هم پول داریم.»

بعد اسکناس پنجمی را پیدا کردیم و ششمی، هفتمی، هشتمی، نهمی و دهمی...

من و مهدی هر کدام پنج تا اسکناس درشت داشتیم. می‌توانستیم کلی چیز برای خودمان بخریم. مهدی گفت: «برویم مغازه‌ی قاسم شاهی و هر چی بیسکویت و آدامس دارد بخریم، ببریم

برای مادر... برای آقا جان... برای حسن خاله... برای شهین خاله... برای خاله طویی که خیلی بیسکویت دوست دارد. این‌طوری همه خوش حال می‌شوند.»

گفتم: «نه، می‌رویم یک دوچرخه می‌خریم. هم خودمان خوش حال می‌شویم و هم گاهی می‌دهیم بقیه سوار شوند. این‌طوری هم همه خوش حال می‌شوند.»

قرار شد پول‌ها پیش من باشد تا بعد برویم دوچرخه بخریم. رفتیم خانه تا من پول‌ها را یک‌جایی پنهان کنم؛ اما تا ظهر که آقا جان برگشت، هنوز جای مناسبی برای پنهان کردن پیدا نکرده بودم. نه این‌که خودم هر وقت مامان، شیرینی یا چیز خوب دیگری پنهان می‌کرد، زود پیدایش می‌کردم، فکر می‌کردم حتماً جای پول‌ها را راحت پیدا می‌کنند. آقا جان به قول مادر با لب‌ولوجه‌ی آویزان برگشت.

مادر تا او را دید، گفت: «چرا دست خالی آمدی؟» آقا جان که رفته بود برای عید خرید کند، با غصه نشست و گفت:

«مگر پولی هم داشتیم که خرید کنیم؟»

مادر گفت: «پس آن همه پول را چه کار کردی؟»

آقا جان گفت: «باد برد.»

مادر گفت: «باد برد! چه‌طوری؟»

آقا جان گفت: «نفهمیدم کجا و چه‌طوری از جیبم افتاد.»

من به مهدی نگاه کردم، مهدی به من. هنوز گیج مانده بودم که چه کار کنم؛ اما مهدی معطلش نکرد و داد زد: «ما پول‌ها را پیدا کردیم. پیش داداش است.»

من هم رفتم پول‌ها را آوردم و دادم به آقا جان. فقط یک اسکناس کم بود که مادر گفت: «عیبی ندارد.»

# بند

ایرانی‌ها در طول تاریخ، تمدن پیشرفته‌ای داشته‌اند. تمدنی که در آن دانشمندان، هنرمندان، شاعران، صنعتگران و فناوران معروفی پرورش یافته‌اند. شرایط آب و هوایی فلات ایران و مناطق اطراف، نوع خاک، معادن، نزدیکی یا دوری از دریاها بر فناوری‌هایی که ایرانی‌ها به وجود آورده‌اند، تأثیر گذاشته است.

در بیش‌تر مناطق ایران رودخانه‌های دائمی وجود ندارد. برای همین دسترسی به آب و حفظ آب‌های موجود، یکی از مهم‌ترین مسئله‌ها برای ایرانیان بوده است. در برخی مناطق ایران در زمستان و بهار باران زیادی می‌بارد و حتی سیل جاری می‌شود؛ اما پس از آن، برای چند ماه باران نمی‌بارد و گرمای هوا، بر که‌ها را زود خشک می‌کند. ایرانی‌ها در گذشته دیواره‌های بزرگی در مسیر سیلاب‌های بهاری و رودخانه‌های فصلی می‌ساختند. آب پشت این دیواره‌ها جمع می‌شد. مردم می‌توانستند در ماه‌های گرم برای مصرف روزانه و کشاورزی از این آب استفاده کنند. به این دیواره‌ها «بند» می‌گفتند. امروزه از واژه‌ی «سد» هم استفاده می‌کنیم. سدهای بسیاری در مناطق مختلف ایران از زمان هخامنشیان ساخته شده است. برخی از سدهای تاریخی هنوز هم باقی مانده‌اند؛ حتی برخی از آن‌ها مرمت شده‌اند و هنوز هم کار می‌کنند. مثل: بند ناصری در نزدیکی تخت جمشید که پایه‌های آن مربوط به دوره‌ی هخامنشی است.

۲

بند شادروان روی رودخانه‌ی کارون که در نزدیکی شهر شوشتر ساخته شده است. این بند را اسیران رومی در زمان شاپور اول ساسانی ساختند.

بند امیر در نزدیکی شیراز که حدود هزارسال پیش به دستور عضدالدوله دیلمی روی رودخانه‌ی کُر ساخته شد. اگرچه سدسازی یک فناوری اختصاصی ایرانی نیست؛ اما مردم مناطق کم‌آب مانند ایران، نیاز بیش‌تری به ساختن بند یا سد داشتند. برای همین در این کار تخصص بیش‌تری پیدا کردند. بیش‌تر سدها به صورت یک دیواره‌ی صاف طراحی و ساخته می‌شدند؛ اما اگر دیواره قوس داشته باشد و به صورت بخشی از دایره طراحی شود، مقاومت بیش‌تری در برابر آب خواهد داشت. به چنین بندهایی «سدّ قوسی» گفته می‌شود.

۳

محاسبات مربوط به ساختن سدّ قوسی بسیار پیچیده است و ساختن آن هم بسیار دشوارتر از ساختن سدهای معمولی است. فناوری ساختن سدّ قوسی توسط ایرانی‌ها ابداع شد.

مشهورترین سدّ قوسی ایران حدود ۷۰۰ سال پیش در نزدیکی روستای کریت در شهرستان طبس ساخته شده است. بند کریت به «طاق شاه عباسی» نیز معروف است. ارتفاع این سد ۲۵ متر است و تنها از آجر و ماده‌ی مقاومی به نام ساروج ساخته شده است.

تا پیش از ساخته شدن سدهای بتنی در قرن بیستم، این سد بلندترین سدّ قوسی جهان بود. سدّ کریت حتی در مقابل زلزله‌ی ۷ ریشتری طبس در سال ۱۳۵۷ نیز مقاومت کرد و آسیب ندید.

هر ساله گردشگران و باستان‌شناسان ایرانی و خارجی زیادی از سدّ کریت و دیگر بندهای تاریخی ایران بازدید می‌کنند.

# پنجره بازی

پنجره بازی از بازی‌های قدیمی ایرانی است. تعداد بازیکنانش دست کم هشت نفر است. این بازی در سالن‌های ورزشی یا روی زمین‌های خاکی که صاف باشد قابل اجراست.

دو نفر از بازیکنان روی زمین می‌نشینند و پاهای خود را به صورت کشیده روی هم قرار می‌دهند. سپس همه‌ی بازیکنان یک‌به‌یک از روی پنجه‌ی پاهای آن دو نفر می‌پرند. بازیکنان باید دقت کنند هنگام پریدن، بدنشان به پنجه‌ی افراد نشسته نخورد. وگرنه خطا کرده‌اند و فرد خطاکننده باید با فرد نشسته جابه‌جا شود.

## ۱ مراحل بازی

این بازی باعث شادی، نشاط و تحرک است. همچنین باعث قوی شدن عضله‌های پا می‌شود.

## ۲ اهداف بازی





# من بهترینم



عالی‌ام گل می‌زنم  
در زمین نورافکنم

بهترین بازیکن دنیا منم  
در هوا مثل ستاره روشنم

چابک و با حال، من  
چون فنر دارم تنم

بهترین بازیکن فوتبال، من  
در زمین، بی‌دست، پشتک می‌زنم

هم چنین با دیگران  
با همه گپ می‌زنم

دوست هستم با تمام داوران  
خارجی باشند یا هم میهنم

ترکیه، ایتالیا  
خوش به حالم این منم

انگلیس و روسیه، اسپانیا  
بی مترجم با همه گپ می‌زنم

تازه کارم، هول شدم  
شاعرش اما منم

کار خوبی نیست تعریف از خودم  
شعر خوبی نیست، من من گفتم



# آقای اسفند

• منیره هاشمی

سلام آقای اسفند  
سلام ای ماه زیبا  
رسیدی بعد یک سال  
به شهر و کوچه‌ی ما

برای من سؤال است:  
چرا در جنب و جوشی؟  
تو روی گاری خود  
چه چیزی می‌فروشی؟

دو گلدان خنده دارم  
دو شاخه نور خورشید  
برای سال تحویل  
همه آماده باشید

# تصویر تازه

• طیبه شامانی

این ابرها که پنبه‌ای هستند  
در آسمان خیلی دل‌انگیزند  
هر چه تصوّر می‌کنم در ذهن  
این ابرها شکل همان چیزند

هر فکر من مانند یک ابر است  
انگار که در حال پروازم  
با فکرهای جورواجورم  
تصویرهای تازه می‌سازم

# باغ‌های مخملی

• زهرا آقامیرزایی

شاپرک در گوش باد  
قصه‌های شاد خواند  
باد هم آن قصه را  
با خودش هر جا رساند

خنده‌های شاپرک  
غنچه‌ها را باز کرد  
قل‌قل هر چشمه هم  
کوه‌ها را ناز کرد

باغ‌ها شد مخملی  
برف و یخ در هم شکست  
فصل زیبایی رسید  
بوی گل هر جا نشست

# تشنگی

• معصومه مرادی

باغبان مهربان  
توی گلدان زمین  
دانه کاشت  
آسمان با آب‌پاش ابرها  
دانه‌ها را آب داد  
خنده بر لب‌های گل‌ها جان گرفت  
تشنگی پایان گرفت

• تصویرگر: سحر فرهادروش

# مثل پروانه

• نرگس میرفیضی

مثل پتویی نرم می ماند  
آغوش گرم و ساده‌ی مادر  
پیراهن گلدار او، باغی ست  
از باغ‌های آسمان، بهتر

دور تمام خانه می گردد  
چشمان مادر، مثل پروانه!  
هم ماه و هم خورشید و هم ابر است  
در آسمان آبی خانه

# گیاهان

من یک گونه از سرخس هستم. ما سرخس‌ها گیاهانی تقریباً همیشه سبز هستیم و گل نمی‌دهیم.



ما گروه بزرگی از موجودات زنده هستیم. غذایمان را از مواد موجود در زمین تأمین می‌کنیم و از نور خورشید کمک می‌گیریم. ویژگی مهم ما این است که معمولاً جابه‌جا نمی‌شویم.


من علفزارم. تعداد بسیار زیادی علف روی سطح من رویده است. علف‌ها یکی از منابع تغذیه‌ی گیاه‌خواران و دام‌ها هستند.

اسم من خزه است. من از نخستین گونه‌های گیاهی روی زمین هستم. ریشه، ساقه و برگ ندارم؛ اما ساختاری دارم که همان کارها را برایم انجام می‌دهد.

یکی از ساده‌ترین روش‌ها برای فهمیدن سنّ درختان، شمارش حلقه‌های درون تنه‌ی ماست. سنّ ما تقریباً به اندازه‌ی تعداد این حلقه‌هاست. فقط مشکل این است که برای استفاده از این روش باید تنه‌ی ما را قطع کنید. خُب حالا مثلاً سنّ من را متوجه شدید. خیالتان راحت شد؟ ارزشش را داشت؟




کاغذ مجله‌ای که دست شماست با قطع کردن تنه‌ی ما درخت‌ها درست شده است. ببخشید. نمی‌خواستیم عذاب وجدان بگیریم. همین که دارید مطالعه می‌کنید، خیالمان راحت است.




من بونسای هستم. من درختی کوچک هستم که در گلدان رشد می‌کنم! خیلی از مردم از من در منزلشان استفاده می‌کنند. خاستگاه من در شرق آسیاست.

من کاکتوس هستم. به ظاهر تیغ‌تیغی‌ام نگاه نکنید. یکی از مقاوم‌ترین گیاهانم و آب را برای مدت طولانی در ساقه‌ام ذخیره می‌کنم. به خاطر همین یکی از گیاهان مناسب برای رشد در مناطق گرم و خشک هستم.



ما سبزی‌های خوراکی هستیم. انواع مختلفی از ما در نقاط مختلف زمین برای استفاده‌ی خوراکی یا دارویی پرورش داده می‌شود.


من یک درخت میوه‌دار هستم. میوه‌ها محصول گیاهان گل‌دار هستند.



من قارچ هستم. ما قارچ‌ها انواع گوناگونی داریم که برخی از ما خوردنی و برخی سمی هستند. بعضی گونه‌های ما خواص دارویی هم دارند.


من یک گیاه گل‌دار هستم. ما گیاهان گل‌دار، بیش از ۲۵۰ هزار گونه‌ی مختلف داریم.

من برگ هستم. مواد شیمیایی خاک به همراه آب کافی به من می‌رسد. با دریافت نور خورشید و دی‌اکسید کربن هوا، عمل غذاسازی یا «فتوسنتز» را انجام می‌دهم و اکسیژن آزاد می‌کنم.



ما گرده هستیم. می‌گردیم و می‌گردیم تا به محل مناسبی برسیم و باعث رشد گیاه تازه‌ای بشویم.

من ریشه‌ی یک گل هستم و باعث می‌شوم گل روی زمین محکم بماند. یکی دیگر از وظایفم این است که آب و مواد غذایی مورد نیاز را از خاک جذب کنم.



من ساقه‌ی گل هستم. درون من لوله‌های باریکی وجود دارد. این لوله‌ها آب و موادی را که ریشه جذب کرده است به گل و برگ‌ها می‌رسانند.

# تفایش ها و غذاهای رنگارنگ

یک روز با بچه‌های دبستان آموزگار ۲ در کردستان

وارد مدرسه که شدم، دختران با لباس‌های کردی رنگارنگ به استقبال آمدند. سر حال و شاد. آرامشی که در چهره‌هایشان بود از فضای صمیمانه‌ی مدرسه حکایت می‌کرد. رفتار گرم و دوستانه‌ی مدیر مدرسه با تک‌تک دانش‌آموزان توجه‌ام را جلب کرد. اکنون دلیل شادی دخترها را می‌فهمم. احساس می‌کنم قبلاً در این مدرسه بوده‌ام و همه را می‌شناسم. صمیمیت آن‌ها به من هم سرایت کرده بود.



## نمایشگاه نقاشی

در ابتدای ورودی مدرسه یک نمایشگاه نقاشی برپاست. نقاشی‌های زیبا با رنگ‌های شاد، مهنا جنگ‌آرا، دختر آرامی است که حسابی سرگرم است. هیچ سروصدایی حواسش را پرت نمی‌کند. از مهنا می‌خواهم در مورد نمایشگاهش بگویم.

می‌گوید: «این نمایشگاه حاصل تلاش من است. هر روز بیش‌تر تلاش می‌کنم تا نقاشی‌های بهتری بکشم.»  
• نام نمایشگاهت را چه گذاشته‌ای؟  
• نقاشی‌های رنگ‌رنگی.



## جشنواره‌ی غذا

بین دانش‌آموزان دو کلاس ششم جشنواره‌ی آشپزی برگزار شده است. غذاهای محلی شهرشان را درست کرده‌اند. همین‌طور غذاهای را که در مجله‌ی رشد دانش‌آموز آموزش داده شده است. ظرف‌های غذا را با تزئین‌های بسیار زیبا روی یک میز بزرگ چیده‌اند. دخترها می‌آیند و هر کدام غذایشان را به دیگران نشان می‌دهند و پیچ‌کنان می‌خندند. از صحبت‌هایشان متوجه می‌شوم که بعضی از غذاها حاصل دست‌پخت مادرهایشان است.

پر دیس کمانگر، هدیه خاک‌طینت و سوگند ویسی داورهای جشنواره هستند. هر سه لباس‌های زیبای کردی پوشیده‌اند. داورها غذاها را با دقت می‌چشند و گفت‌وگوکنان می‌خندند. بعد از کلی صحبت کردن به نتیجه می‌رسند و غذاهای برنده را انتخاب می‌کنند. دو غذای «شلکینه» با آشپزی ژینو ندیری و «آش دوینه» با آشپزی میترا خدامرادزاد انتخاب می‌شوند. آشپزهای برنده را صدا می‌زنم. آن‌ها با هیجان از دست‌پختشان برایم می‌گویند.



## و این پنج نفر

این پنج نفر، پنج قهرمان مدرسه هستند که در رشته‌های مختلف ورزشی مدال آورده‌اند.

به ترتیب از راست به چپ: تانیا زارع در رشته‌ی شو‌توکان، هلن کوه‌زاری در رشته‌ی تکواندو، شنیا دلآوری در رشته‌ی تکواندو، ساریا نیازی در رشته‌ی کاراته و هستی رضایی در رشته‌ی ژیمناستیک.



\* با سپاس از دانش‌آموزان دبستان دخترانه‌ی آموزگار  
۲ شهر سنندج و مدیر مهربانشان، خانم پرتوی‌نور.

# لاک پشت پوزه عقابی



بعد از این که تخم‌هایم را همان‌جا همیشه گذاشتم - یعنی فکر می‌کنم همان‌جا قبلی بود - خیلی خسته شدم. راه رفتن روی خشکی هم که خیلی خسته‌ترم می‌کند. خورشید تازه داشت بالا می‌آمد که رفتم توی دریا و از آن‌جا رفتم به همان سمتی که از آن آمده بودم. نه درست همان‌جا، کمی آن‌طرف‌تر؛ شما که بلد نیستید!

فردایش خیلی گرسنه بودم. دیدم یک عروس دریایی خوش‌مزه آن طرف تک و تنهاست. البته فکر می‌کنم شما بهتر است به او دست نزنید! رفتم سمتش و یک لقمه‌ی چپش کردم. مزه‌اش مثل همیشه نبود؛ اصلاً مزه‌ای نداشت. سعی کردم به زور قورتش دهم. از تخم گذاشتن هم سخت‌تر بود. راستش اصلاً سیر هم نشدم.

• لاک‌پشت پوزه عقابی یکی از هفت گونه‌ی لاک‌پشت دریایی جهان است که هر سال برای تخم‌گذاری از اوایل بهار به سواحل بندرعباس، قشم و کیش می‌آید. قدش بین ۹۰ تا ۱۱۰ سانتی‌متر است و از جلبک‌ها گرفته تا عروس دریایی را می‌خورد. آلودگی دریاها و گیر افتادن در تور ماهی‌گیران، زندگی لاک‌پشت پوزه عقابی را تهدید می‌کند؛ اما یک تهدید اساسی، کیسه‌های پلاستیکی هستند؛ چون یک کیسه‌ی پلاستیکی معلق در دریا به شدت شبیه عروس دریایی است. پس نه کیسه‌ی پلاستیکی و نه هیچ‌اشغال دیگری را در دریا نریزیم.



• نزدیک سال نو، سر و کله‌ی سمندر امپراتور در بساط ماهی‌فروشی‌ها پیدا می‌شود. جانور خال‌خال خوش‌رنگی که غیرقانونی صید می‌شود و در خانه‌های ما خیلی زود می‌میرد.

• سمندر یک نوع دوزیست است، مثل قورباغه و وزغ. یعنی تخم‌هایش را در آب می‌گذارد و بخش اول زندگی‌اش وابسته به آب است؛ اما برخلاف قورباغه و وزغ زمانی که بالغ می‌شود، دمش را از دست نمی‌دهد.

• به سمندر امپراتور، سمندر لرستانی نیز می‌گویند.



## سمندر «لس» هفت‌لپین نیست!

• سمندر امپراتور تنها در ایران و تنها در بخش‌هایی از استان‌های لرستان و خوزستان یافت می‌شود.

• سمندرها برای زندگی، آب‌های رودخانه‌های کوهستانی خنک و پر اکسیژن را ترجیح می‌دهند.

• سمندر امپراتور از حشره‌ها، تخم و لارو آن‌ها، کرم‌خاکی و بندپایان کوچک تغذیه می‌کند.

# از دفتر چهی خاطرات یک حجاتنی!

## شنبه

البته من اصلاً حجاتنی نیستم؛ ولی گاهی برای این که بعضی حرف‌ها را به بعضی آدم‌ها بزنم، کمی دچار تردید می‌شوم. مثلاً الان یک ربع است در صف ایستگاه اتوبوس، آقای بی‌حواسی که با تلفن همراه حرف می‌زند، پایش را گذاشته روی پای من؛ ولی نمی‌دانم کار درستی است که وسط حرف زدنش بپریم و بگوییم پایش را از روی پای له شده‌ام بردارد یا نه؟ خوش‌بختانه بالاخره اتوبوس رسید و آن آقا پایش را برداشت و سوار اتوبوس شد. من هم سوار اتوبوس شدم.



اما مشکلاتم تمام نشد. کیسه‌ی کتاب‌هایم را روی یک صندلی خالی گذاشتم تا اول بند کفشم را ببندم. همان موقع آقای دیگری که با تلفن همراه حرف می‌زد، آمد و روی کیسه‌ی کتاب‌هایی که تازه خریده بودم، نشست! باید اعتراف کنم این بار اصلاً رویم نشد به او بگوییم، این‌جا جای من است و تازه شما روی کیسه‌ی کتاب‌هایم نشسته‌اید! بدتر از آن این بود که آن آقا، چهار ایستگاه بعد از ایستگاهی که می‌خواستیم پیاده شویم، پیاده شد و مجبور شدم چهار ایستگاه را پیاده برگردم!



## یکشنبه

امروز مامان ساعت یک بعد از ظهر من را فرستاد نانوايي برای ناهار نان بگیرم. چون تا ساعت شش عصر خبری از من نشده بود، هراسان آمد نانوايي. دید من یک گوشه ایستاده‌ام و هر کسی وارد می‌شود، می‌آید جلویم و نان می‌گیرد و می‌رود! مامان با عصبانیت به آقای نانوا گفت: «این بچه پنج ساعت است این‌جا ایستاده... چرا بهش نان نمی‌دهید؟!»





آقای نانو با تعجب گفت: «بچه‌ی شما نان می‌خواهد! پس چرا یک کلمه حرف نمی‌زند؟ من فکر کردم صاحب مغازه، شاگرد تازه استخدام کرده! آخر دیروز شاگرد قبلی را به خاطر تنبلی اخراج کرد، ولی پسر شما خیلی فرزو چالاک به مشتری‌ها نان می‌داد!»

## دوشنبه



امروز تصمیم گرفتم عادت بد خجالتی بودن را برای همیشه کنار بگذارم. بنابراین وقتی موقع فوتبال، توپمان افتاد توی خانه‌ی یکی از همسایه‌های بد اخلاق، من داوطلب شدم بروم توپ را پس بگیرم... البته راستش را بخواهید من داوطلب نشدم، بچه‌ها گفتند، تو باید بروی توپ را بگیری. من هم رویم نشد بگویم نه! وقتی زنگ در را زدم، آقای در را باز کرد و گفت: «بله؟ فرمایش؟»



من تمام قدرتم را جمع کردم و در حالی که خیس عرق شده بودم، چشم‌هایم را بستم و گفتم: «می‌شود لطفاً توپ ما را بدهید؟» آقای همسایه گفت: «خجالت نکش... اگر باز هم کاری داری بگو.» من هم که تصمیم گرفته بودم خجالت را کنار بگذارم، گفتم: «دست شما درد نکند... پس لطفاً یک پارچ شربت هم درست کنید ما بخوریم. برای دروازه‌مان هم تیر دروازه نداریم، اگر می‌شود چند تا از گلدان‌هایتان را هم بدهید به عنوان تیر دروازه استفاده کنیم. در ضمن اگر بگذارید از یکی از اتاق‌هایتان به عنوان رختکن استفاده کنیم، خیلی عالی می‌شود... بعد هم...»



آقای همسایه وسط حرفم پرید و گفت: «عجب بچه‌ی پرویی!» و در را به هم کوبید! توپمان را هم پس نداد. حالا به نظر شما بالاخره من خجالتی هستم یا پرو؟

# نیازهای بدن

**حالا تصور کن شرایط کمی متفاوت شود، مثلاً:**

این که بیمار شوی و پزشک بگوید باید برای چند روزی داروها یا غذاهای خاصی مصرف کنی. فکر می کنی چرا باید این کار را انجام بدهی؟

درست متوجه شده‌ای. بدن ما نیازهای مختلفی دارد. همه‌ی ما گرسنگی، تشنگی و خستگی را تجربه می کنیم. این‌ها به ما می گویند باید به بدنمان توجه کنیم و نیازهایش را برطرف کنیم. نیازهای بدن کدام‌ها هستند؟

**آب، هوا، غذا، خواب؟**

درست است؛ اما بدن ما نیازهای دیگری هم دارد تا بتوانیم سالم باشیم و به خوبی زندگی کنیم.

ما نیاز داریم ورزش کنیم؛

هنگام بیماری دارو مصرف کنیم؛

و بدنمان را در برابر سرما و گرمای زیاد محافظت کنیم.

**دوست من**

تو فکر می کنی بدن ما چه نیازهای دیگری دارد؟

**سلام دوست خوب من!**

تصور کن:

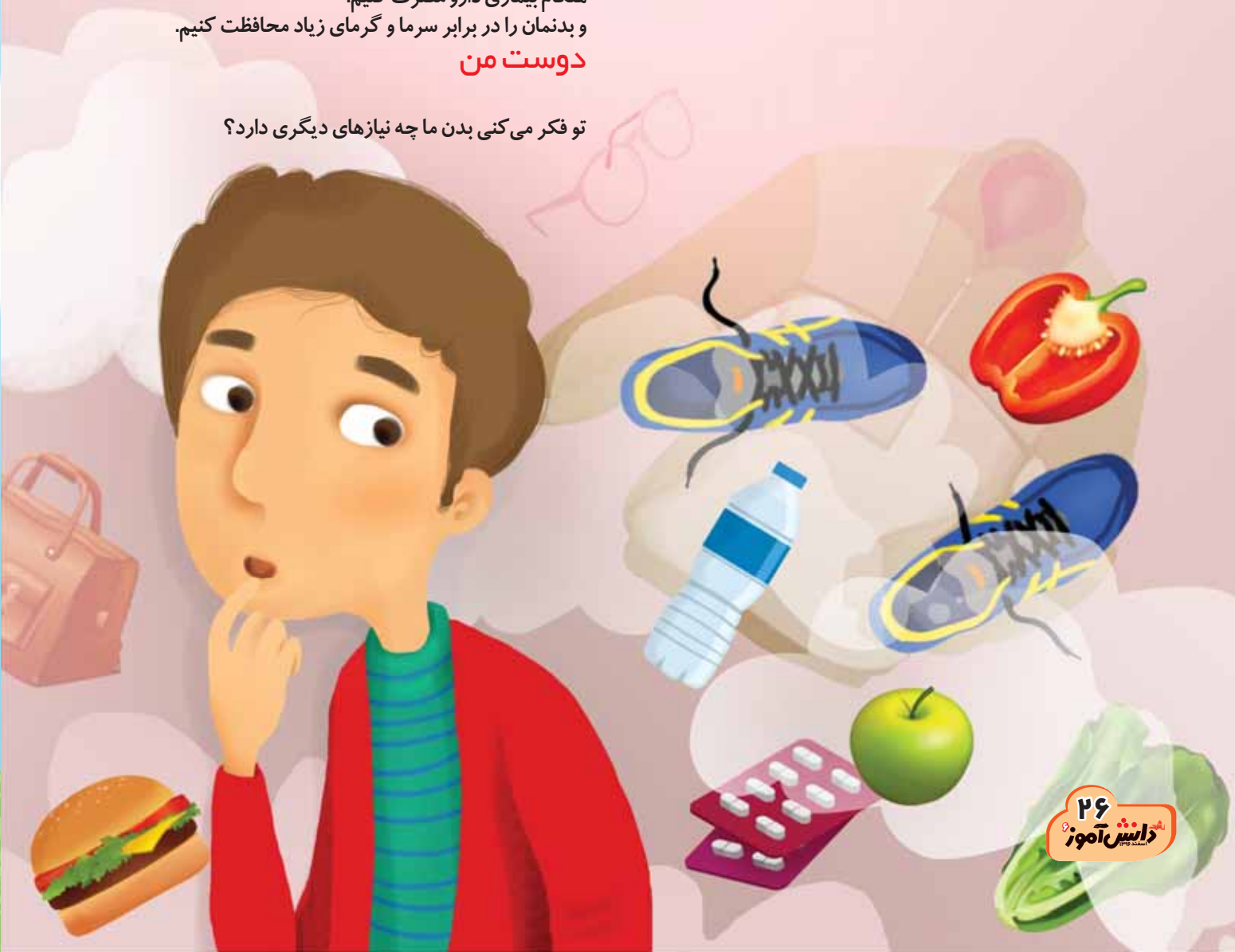
زمستان است. صبح برای رفتن به مدرسه حاضر می شوی. همین که پایت را از خانه بیرون می گذاری می بینی هوا خیلی سرد است. چه می کنی؟

از صبح با دوستانت کلاً فوتبال بازی کرده‌ای. ظهر شده است، می خواهی بروی خانه. از همه‌ی خانه‌ها بوی غذا به مشامت می رسد.

گرسنه‌ای. برای رفع گرسنگی‌ات چه می کنی؟

هوا خیلی گرم است، همراه مادر یا پدر برای خرید به بازار رفته‌ای. راه می روی، عرق می کنی و تشنه‌ات می شود. تشنگی‌ات را چه گونه برطرف می کنی؟

شب است؛ هر چه می خواهی بیدار بمانی و تلویزیون تماشا کنی نمی شود. خواب می آید و چشم‌هایت را پر می کند. چه کار می کنی؟



### افقی

۱. واحد اندازه گیری مایعات در صادرات- راننده‌ی هواپیما
۲. دعا- ثمره‌ی درخت
۳. برداشت محصول کشاورزی مثل گندم- شهری در استان کرمان- روی آن قالی می‌بافند.
۴. روانه شده و راه افتاده- پایه و ستون دین
۵. پوست مودار حیوانات- زیاد نیست- واحد سطح
۶. فرو ریختنی از آسمان- ناشنوا
۷. پرنده‌ای مهاجر- از کشورهای خلیج فارس
۸. معدن- عضوی از بدن جانوران - کلمه‌ی پرسشی
۹. پارچه‌ای که به پنجره می‌آویزند- کج- مو وارونه شده
۱۰. روی کمر شتر قرار دارد- قسمتی از بدن حشرات

### عمودی

۱. لباس‌های شسته شده را روی آن پهن می‌کنند- نوعی قارچ که روی غذاهای مانده درست می‌شود.
۲. شهر حافظ- بیمار با خوردن آن درمان می‌شود.
۳. آهنگر افسانه‌ای- تیز و برآ
۴. تکیه کلام چوپان- خانه‌ای در جدول ارزش مکانی اعداد- علامت جمع
۵. روز نیست- مقصد و آرزو
۶. هر سه کیلو- همان مغز است
۷. تکیه دادن- سدی که در برابر چیزی قرار دهند- فلز سرخ
۸. خواب نیست- قسمتی از دست
۹. خواندن با صدای بلند- از رودهای استان خوزستان
۱۰. جوی آب- الگو و مدل برای انجام کاری



# کفش زاغ پای طاووس

جغد روی شاخه‌ی درخت از سروصدای دوستانش نمی‌توانست بخواهد. خواب‌آلوده پلکش را باز کرد. طاووس را دید که دم زیبایش را مثل چتر باز کرده است و دور خودش می‌چرخد. او دمش را که مثل رنگین‌کمانی زیبا و دیدنی بود به آهو نشان داد و گفت: «به نظرت پرنده‌ای هست که پرهایی به زیبایی من داشته باشد؟»

آهو گفت: «پره‌ای زیبایی داری. من که از دیدنشان لذت می‌برم.»

زاغ که از حسادت عصبانی شده بود، گفت: «اما تا به حال به پاهای طاووس دقت کرده‌ای؟ حتماً به خاطر پاهای زشتش خجالت می‌کشد.»

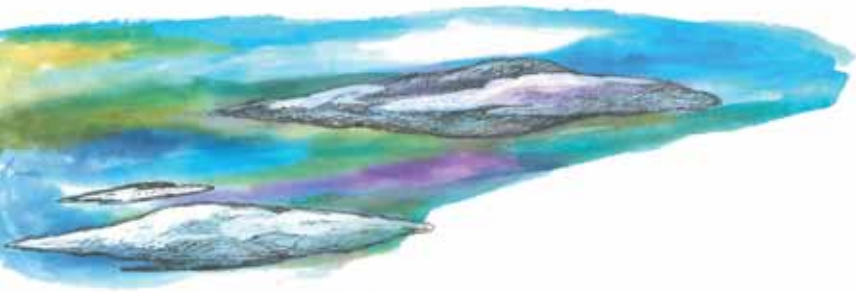
بعد پایش را بالا گرفت و گفت: «حالا به پای من نگاه کنید! ببینید چه کفش قرمز زیبایی دارم. به برق آن دقت کرده‌اید؟ واقعاً به بال‌های سیاه من می‌آید.»

جغد با بی‌حوصلگی چرت زد و سعی کرد سرش را زیر بال‌هایش قایم کند تا صدای آن‌ها را نشنود. طاووس گفت: «هر کس پره‌ای من را ببیند، متوجه می‌شود که کفش‌های قرمز و زیبای تو مال من است.»

زاغ خندید و گفت: «عجب حرفی می‌زنی! چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟»

سروصدای حیوانات بلند شده بود. یک عده موافق طاووس و یک عده هم موافق زاغ بودند. زاغ هم‌چنان با یک پا بین





حیوانات می چرخید و پایش را به این و آن نشان می داد. طاووس هم دُمش را هی باز و بسته می کرد. سرانجام طاقت جغد تمام شد. از درخت پایین پرید. یک نوک محکم به پای زاغ زد و یک نوک هم به پای طاووس.

حیوانات ساکت شدند. جغد پرهایش را بُف کرد و گفت: «این بحث‌های بی‌فایده را تمام کنید! خدا هرگز همه‌ی زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به یک نفر نمی‌دهد. به هر کس چیزی می‌دهد که بقیه ندارند. چشم‌های آهو را ببینید. من هرگز نمی‌گویم چشم‌های آهو مال من بوده؛ چون می‌دانم مال خودش است. حالا به جای این حرف‌های الکی بگذارید من آرامش داشته باشم.»

جغد پر کشید و رفت روی شاخه‌ی بلندی نشست. حیوانات دیدند جغد حرف درستی زده است. هم طاووس به قدر کافی زیبا بود هم زاغ. پس دعوا برای چه بود؟ بعد همگی راهشان را کشیدند و رفتند. زاغ با کفشش و طاووس با دُم زیبایش.

این حکایت، بازنویسی یکی از داستان‌های کتاب بهارستان است.

«بهارستان» نوشته‌ی عبدالرحمان جامی است و مثل گلستان سعدی، حکایت‌ها و داستان‌های جذاب و خواندنی دارد.





در شبه جزیره‌ی عربستان، من و کاروان کوچکم به سرزمینی به نام «فلج» رسیدیم. دیگر چیزی برایمان باقی نمانده بود؛ نه پولی داشتیم و نه غذایی. مردم «فلج» خیلی فقیر بودند. غذای اصلی آن‌ها خرما بود. مجبور بودیم سه-چهار ماه آن‌جا بمانیم. روزی روی دیوار مسجد یک بیت شعر نوشتیم و دور و بر آن را گل و برگ کشیدیم. آن‌ها که با رنگ و نقاشی اصلاً آشنا نبودند با دیدن آن تعجب کردند. همه برای دیدن نقاشی‌ام در مسجد جمع شدند. یکی از بزرگان آن‌جا به من گفت:

«می‌توانی محراب مسجد را نقاشی کنی؟»

قبول کردم. قرار شد صد من، یعنی ۳۰۰ کیلو خرما به جای مُزد به من بدهند. خرما برای آن‌ها خیلی ارزشمند بود. محراب را نقاشی کردم و صد من خرما گرفتم...

این حرف‌های ناصر خسرو از کتاب معروف «سفرنامه» است.

ناصر خسرو یکی از نویسندگان و شاعران قرن پنجم هجری است. او در «قبادیان» از سرزمین‌های بلخ به دنیا آمد. تا ۴۳ سالگی در دربار پادشاهان غزنوی و سلجوقی شغل دبیری داشت. پس از آن راهی سفر شد. در این سفر که هفت سال طول کشید، از شهرها و کشورهای زیادی دیدن کرد. حج به‌جا آورد و سه سال در مصر ماند. این شاعر بزرگ با علم فلسفه، حساب، موسیقی، طب و نجوم آشنایی کامل داشت. او به همراه رودکی و حافظ، جزو سه شاعری است که قرآن را از حفظ بود.

ناصر خسرو شعرهای زیبا و معروفی دارد. بیش‌تر شعرهایش مذهبی و درباره‌ی حکمت و پند و اندرز است. او به زبان فارسی خیلی عشق می‌ورزید و آن را دُر و گوهر گران‌بها می‌دانست.

ناصر خسرو علاوه بر دیوان شعر، کتاب‌های دیگری هم دارد: مثل «سفرنامه»، «زادالمسافرین»، «وجه دین»، «خوان‌الاکوان» و...

با هم یکی از شعرهای معروفش را می‌خوانیم:

از بهر طمع بال و پر خویش بیاراست  
امروز همه روی زمین زیر پر ماست  
جنبیدن آن پشه، عیان در نظر ماست  
بنگر که از این چرخ جفاپیشه<sup>۱</sup> چه برخواست  
تیری ز قضا و قَدَر انداخت بر او راست  
و ز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست...  
این تیزی و تندی و پریدنش کجا خاست  
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست



روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست  
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت:  
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد  
بسیار منی<sup>۱</sup> کرد و ز تقدیر نترسید  
ناگه ز کمین‌گاه یکی سخت کمانی  
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز  
گفتا عجب است، این که ز چوب است و ز آهن  
زی<sup>۳</sup> تیر نگه کرد و پر خویش در آن دید

۱. منیت کرد. مغرور شد ۲. روزگار، زمانه ۳. حرف اضافه به معنا سوی



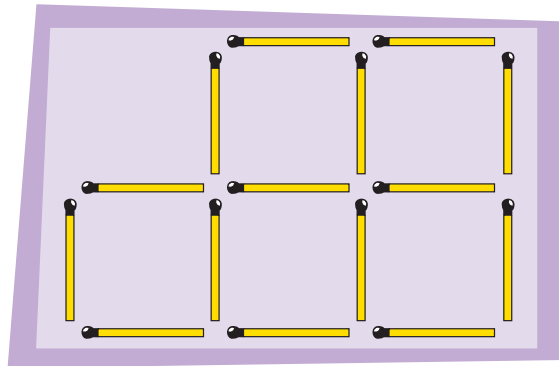
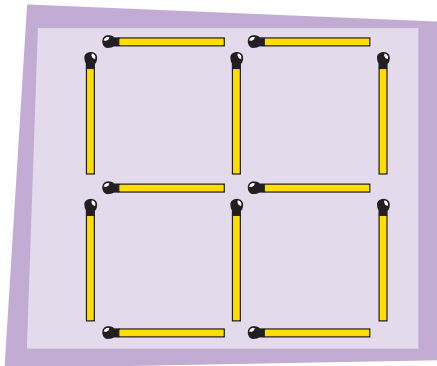


# معمای چوب کبریتی

• علیرضا باقری جبلی

آیا می‌توانی با برداشتن دو چوب کبریت، تعداد مربع‌ها را به دو عدد کاهش دهی؟

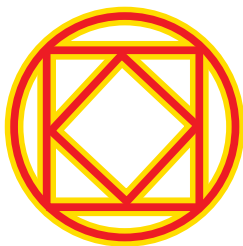
آیا می‌توانی با برداشتن سه چوب کبریت، تعداد مربع‌ها را به سه عدد کاهش دهی؟



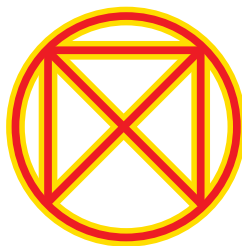
# معمای دایره‌های

می‌توانی شکل‌های زیر را بکشی؟ به شرطی که:

۱. مدادت را از روی کاغذ برنداری.
۲. از روی یک خط دوبار عبور نکنی.



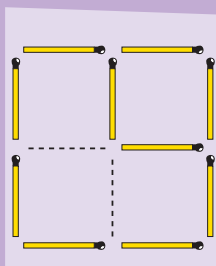
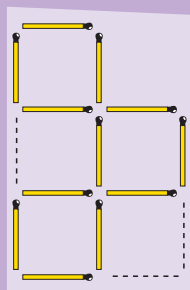
پ



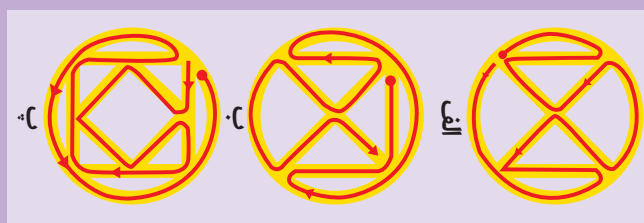
ب



الف



کبریت‌ناری



معمای دایره‌های

پاسخ سرگرمی

# پیتزای سیب زمینی

• اعظم اسلامی



## طرز تهیه

۱. سیب زمینی‌ها را بشویید و در قابلمه‌ای به همراه آب با کمک بزرگ‌ترها روی اجاق بگذارید تا پخته شود.
  ۲. فلفل دلمه‌ای را نگینی خرد کنید. گوجه‌فرنگی‌ها و قارچ‌ها را ورقه‌ای خرد کنید.
  ۳. سیب زمینی‌های پخته را پوست بکنید و ورقه‌ای کلفت خرد کنید.
  ۴. کف یک تابه را با کمی روغن چرب کنید. سیب زمینی‌های ورقه شده را کف تابه به ترتیب بچینید. سپس روی آن فلفل دلمه‌ای و قارچ‌های خرد شده را پخش کنید.
  ۵. ورقه‌های گوجه‌فرنگی را روی بقیه مواد بچینید.
  ۶. تخم‌مرغ‌ها را در ظرفی جداگانه بشکنید. نمک و فلفل بریزید و با یک چنگال خوب هم بزنید و داخل تابه بریزید تا همه‌ی مواد را بپوشاند.
  ۷. در آخر پنیر پیتزا را روی همه‌ی مواد بریزید و در تابه را بگذارید. شعله‌ی اجاق را کم کنید و صبر کنید تا پنیر کشدار و نرم شود.
- پیتزا را با سبزیجاتی مثل ریحان و جعفری تزیین کنید.

## مواد لازم

- سیب زمینی: ۲ عدد متوسط
- گوجه‌فرنگی: ۲ عدد
- فلفل دلمه‌ای: ۱ عدد
- پنیر پیتزا: ۲۰۰ گرم
- قارچ: ۳ عدد متوسط
- تخم‌مرغ: ۲ عدد
- نمک و فلفل به مقدار لازم



# ارگ بَم

● رحیم شبانه

شهر قدیمی و تاریخی بَم در استان کرمان قرار دارد. ارگ بَم، بزرگ‌ترین سازه‌ی خشتی جهان است.

مساحت آن نزدیک به ۱۸۰۰۰۰ متر مربع است. ارگ بَم دارای دیوارها، برج و بارو و دروازه‌های متعدد، مسجد، تکیه، کاروان‌سرا، مدرسه، حمام، زورخانه و محله‌های مسکونی است. قسمت حاکم‌نشین آن، عمارتی پنج طبقه است. از آن مانند یک برج دیده‌بانی برای حفاظت از راه‌های کویری استفاده می‌کردند. ارگ بَم در اثر زلزله‌ی بزرگی که پنجم دی ماه ۱۳۸۲ رخ داد تا حدود زیادی ویران شد؛ ولی امروزه به همان شکل اولیه بازسازی شده است.



● عکاس: هاتف همایی